

فرهنگ، فرهنگ، فرهنگ



گاهنامه: علمی، فرهنگی، اجتماعی
انجمن علمی
پردیس شهید مقصودی همدان

به آهستگی ۲/

محرمانه ۳/

استاد عشق ۶/

حتما بخوانید حتی شما دوست عزیز ۱۴/

شماره دو مهر ۱۳۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نشریه علمی، فرهنگی و اجتماعی «ف»



پرویس شهید مقصودی همدان

فهرست مطالب

- ۱ سر آغاز
- ۲ یک عاشقانه ساده
- ۳ محرمانه
- ۵ این را می دانستید که ...
- ۶ میهن من
- ۱۰ پرده نقره ای
- ۱۲ نگاه نو
- ۱۴ حتما بخوانید؛ حتی شما دوست عزیز
- ۱۶ یک لبخند اشک آلود
- ۱۸ شاعرانی در همین نزدیکی
- ۱۹ یک سبد سلامتی
- ۲۱ کتاب؛ آینه زندگی
- ۲۲ مردان بی ادعا

شناسنامه «ف»

صاحب امتیاز :

انجمن علمی پردیس شهید مقصودی همدان

مدیر مسئول : امین ا ... نقی زاده

سر دبیر : محمد سلگی

مدیر اجرایی و مشاور سردبیر : مهدی فرهادی

طراح و صفحه آرا : سعید ابراهیم نژاد

روابط عمومی : سجاد سلیمانی

گروه نوشتار (به ترتیب صفحات) :

مهدی فرهادی

آریا جعفری

هادی داوری

محمد رضا سپهری راد

وحید زمانی

احسان هموند

مهدی جمور

علی کاویانی

فرشید گوهری

پیمان رهنما

سعید انصاری

منابع همه مطالب در دفتر انتشارات موجود است .

تکریم، تأثیر و تغییر

در ابتدای کلام، خداوند بی همتا را سپاسگزاریم که به ما این کامیابی را عطا نمود تا گام دوم «ف» را برداریم و یادگار نامه ای دیگر بنویسیم برای ماندگار شدن.

چندی پیش، نسخه ی نخست را، با همه ی خامی ها و پختگی هایش، به چشم دیدید. اما اکنون استوارتر خیزش کرده ایم و دفتری برای دیدگان شما فراهم آورده ایم که به یقین مسئله پردازتر و روح نوازتر از اولین خیزش ما است. بدانید که هدف ما از نوشتن این واژگان و جملات چیزی نیست، مگر سه مفهوم: «تکریم، تأثیر و تغییر». به بیانی دیگر، آن گونه می نویسیم تا به مخاطبی که دمی از زندگی اش را با ما می گذراند، ارج نهاده شود و کرامت انسانی یکایک ما محفوظ بماند. آنگاه خواستمان این است که الماس اندیشه و احساس خوانندگان را صیقل دهیم و تأثیری - گرچه به اندازه ی یک نفس و یک نگاه - برجای بگذاریم. سپس آن کس که «ف» را خوانده و از رازهای درونش آگاه شده، تغییری - هر چند به قدری که قدرش نداند - در گستره ی دنیای او به وجود آید. اگر اندک است، افزون و افزون تر شود؛ تا جایی که به وسعت همه ی آفاق برسد و این دقیقاً یعنی همان «تغییر».

در روزهایی که پشت سر گذاشتیم، بزرگداشت «دکتر علی شریعتی» به چشم می خورد. معلم اندیشمند و جاودان این دیار که تا هنگامی نامعلوم، فریادهای عصیانگری اش در گوش جان حق طلبان نقش بسته، آموزه های جور دیگر دیدنش در مقابل چشم حقیقت جویان قرار گرفته و درس های دلدادگی اش در دل های دلدادگان ماندگار شده. به درستی که این کلام دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، شرح حال بزرگمردانی چون اوست:

گر ملحد و گر دهری و کافر باشد
گر دشمن خلق و فتنه پرور باشد
باید بچشد عذاب تنهایی را
مردی که ز عصر خود فراتر باشد

چندی پیش نیز، باد سنگدل اجل، چراغ زندگی بانوی غزل، «سیمین بهبهانی» را خاموش کرد و ادب دوستان را به سوگ نشاند. بانویی که با نوای «سه تار شکسته» اش، «رستاخیز» ی برپا کرد و «چلچراغ» دل ها را بار دیگر روشن نمود. نگاه ها را به سوی «یک دریچه آزادی» برد و جاودانه سرود که: «عاشق تر از همیشه بخوان»^۱. سخنش ماندگار و یادش گرامی.

در پایان، از همه ی عزیزانی که با اندیشه، قلم، سخن، عمل، انتقاد و پیشنهاد خود، گردآمدن این مجموعه را سبب شدند، بی نهایت تشکر می کنم.

منتظر درخشش بعدی ما، در ۱۶ آذرماه (روز دانشجو) باشید. تا آن هنگام...

۱- نام چند اثر از روانشاد «سیمین بهبهانی»

سردبیر
محمد سلگی
رشته دبیری آموزش زبان و ادبیات فارسی

به آستگى ...

خوانندگان گرامی! بی شک زندگی مشترک و تشکیل خانواده از اتفاقات مهم زندگی ما بوده یا خواهد بود؛ ولی مهم تر از این موضوع، کیفیت زندگی ما، در این دوران است. آیا می شود عشق و علاقه ی ابتدای زندگی را تا آخرین لحظه استمرار بخشید؟ و اگر آری، چگونه؟
دقیق شدن به زندگی زوج های موفق دیگر، شاید بتواند یاری رسان ما باشد تا به شیوه های عمل درستی در زندگی مان دست پیدا کنیم. برای این منظور، در این بخش می خواهیم با همراهی شما، نامه هایی را که «نادر ابراهیمی»، نویسنده و شاعر بنام کشورمان، برای همسرشان نوشته اند، از مقابل دیدگانمان بگذرانیم؛ باشد که راه گشایمان شود:
(ای عزیز!

انسان، آهسته آهسته عقب نشینی می کند. هیچ کس یک باره معتاد نمی شود. یکباره سقوط نمی کند. یکباره وا نمی دهد. یکباره خسته نمی شود، رنگ عوض نمی کند، تبدیل نمی شود و ازدست نمی رود.
زندگی بسیار آهسته از شکل می افتد و تکرار و خستگی، بسیار مودیانه و پاورچین رخنه می کند. باید بسیار هشیار باشیم و نخستین تلنگرها را، بهنگام و حتی قبل از آنکه ضربه فرود آید، احساس کنیم.

هرگز نباید آن روزی برسد که ما صبحی را با سلامی محبانه آغاز نکنیم. خستگی نباید بهانه ای شود برای آنکه کاری را که درست می دانیم، رها کنیم و انجامش را مختصری به تعویق اندازیم. قدم اول را، اگر به سوی حذف چیزهای خوب برداریم، شک مکن که قدم های بعدی را شتابان بر خواهیم داشت.

ما باید تا آخرین روز زندگی مان - که این گونه به دشواری برپا نگهش داشته ایم - تازه بمانیم. به خدا قسم که این حق ماست.))

مهدی فرهادی
رشته دبیری راهنمایی و مشاوره

محرمانه از زندگی انیشتین

واقعیت آن است که چیزهای کمی در مورد زندگی خصوصی اش می دانیم؛ اکنون ۸ واقعت از زندگی دانشمند بزرگ، «آلبرت انیشتین»:

۱- او با سری بزرگ متولد شد

وقتی انیشتین به دنیا آمد، خیلی چاق بود و سرش خیلی بزرگ؛ تا آنجا که مادر وی تصور می کرد، فرزندش ناقص است؛ اما بعد از چند ماه، سر و بدن او به اندازه ی طبیعی بازگشت.

۲- حافظه اش به خوبی آنچه تصور می شود، نبود

مطمئناً انیشتین می توانسته کتابهای مملو از فرمول و قوانین را حفظ کند؛ اما برای به یاد آوری چیزهای معمولی واقعا حافظه ضعیفی داشته. او یکی از بدترین اشخاص در به یاد آوردن سالروز تولد عزیزان بوده و بهانه اش برای این فراموشکاری، مختص دانستن آن [تولد] برای بچه های کوچک بود.

۳- او از داستانهای علمی - تخیلی متنفر بود

انیشتین از داستانهای تخیلی بیزار بود؛ زیرا که احساس می کرد، آن ها باعث تغییر درک عامه مردم از علم می شوند و در عوض به آنها توهم باطلی از چیزهایی که حقیقتاً نمی تواند اتفاق بیفتد، می دهند. به بیان او «من هرگز در مورد آینده فکر نمی کنم؛ زیرا که آن به زودی می آید». به این دلیل او احساس می کرد کسانی که به طور مثال بشقاب پرنده ها را می بینند، باید تجربه هایشان را برای خود نگه دارند.

۴- او در آزمون ورودی دانشگاه اش رد شد

سال ۱۸۹۵ در سن ۱۷ سالگی، انیشتین که قطعاً یکی از بزرگترین نوابغی است که تا کنون متولد شده، در آزمون ورودی دانشگاه فدرال پلی تکنیک سوییس رد شد. در واقع او بخش علوم و ریاضیات را پشت سر گذاشت؛ ولی در بخش های باقی مانده، مثل تاریخ و جغرافی رد شد. وقتی که بعدها از او در این رابطه سوال شد، او گفت: «آنها بی نهایت کسل کننده بودند». پس او تمایلی برای پاسخ دادن به این سوالات در خود احساس نمی کرد.

۵- علاقه ای به پوشیدن جوراب نداشت

انیشتین در سنین جوانی یافته بود که شست پا باعث ایجاد سوراخ در جوراب می شود. سپس تصمیم گرفت که دیگر جوراب به پا نکند و این عادت تا زمان مرگش ادامه داشت. علاوه بر این، او هرگز برای خوشایند و عدم خوشایند دیگران لباس نمی پوشید. او عقیده داشت یا مردم او را می شناسند و یا نمی شناسند. پس این مورد قبول واقع شدن [آن هم از روی پوشش] چه اهمیتی می تواند داشته باشد؟!

۶- او فقط یکبار راندگی کرد

انیشتین برای رفتن به سخنرانی‌ها و تدریس در دانشگاه، از راننده مورد اطمینانش کمک می‌گرفت. راننده‌ی وی، نه تنها ماشین‌ها را هدایت می‌کرد، بلکه همیشه در طول سخنرانی‌ها در میان شنوندگان حضور داشت. انیشتین، سخنرانی مخصوص به خود را انجام می‌داد و بیشتر اوقات راننده‌اش، بطور دقیقی آنها را حفظ می‌کرد. یک روز انیشتین در حالی که در راه دانشگاه بود، با صدای بلند در ماشین پرسید: «چه کسی احساس خستگی می‌کند؟» راننده‌اش پیشنهاد داد که آنها جایشان را عوض کنند و وی به جای انیشتین سخنرانی کند، سپس انیشتین به عنوان راننده، او را به خانه بازگرداند. عدم شباهت آنها مسئله خاصی نبود. انیشتین تنها در یک دانشگاه استاد بود و در دانشگاهی که سخنرانی داشت، کسی او را نمی‌شناخت و طبعا نمی‌توانست او را از راننده اصلی تمییز دهد. او قبول کرد؛ اما کمی تردید در مورد اینکه اگر پس از سخنرانی، سؤالات سختی از راننده‌اش پرسیده شود، او چه پاسخی خواهد داد، در درونش داشت. به هر حال سخنرانی به نحوی عالی انجام شد؛ ولی تصور انیشتین درست از آب درآمد. دانشجویان در پایان سخنرانی انیشتین جعلی، شروع به مطرح کردن پرسش‌های خود کردند. در این حین راننده‌ی باهوش گفت: «سؤالات به قدری ساده هستند که حتی راننده من نیز می‌تواند به آنها پاسخ گوید». سپس انیشتین از میان حضار برخاست و به راحتی به سؤالات پاسخ داد؛ به حدی که باعث شگفتی حضار شد.

۷- الهام‌گر او یک قطب نما بود

انیشتین در سنین نوجوانی یک قطب نما به عنوان هدیه تولد از پدرش دریافت کرده بود. وقتی که او طرز کار قطب نما را مشاهده می‌نمود، سعی می‌کرد راز آن را درک کند. او بعد از انجام این کار، بسیار شگفت زده شد. بنابر این تصمیم گرفت علت نیروهای مختلف را در طبیعت درک کند.

۸- راز نهفته در نبوغ او

بعد از مرگ انیشتین در ۱۹۵۵ مغز او توسط توماس تولتز هاروی برای تحقیقات برداشته شد. اما این کار به صورت غیر قانونی انجام شد. بعدها پسر انیشتین به او اجازه تحقیقات در مورد هوش فوق العاده پدرش را داد. هاروی تکه‌هایی از مغز انیشتین را برای دانشمندان مختلف سراسر جهان فرستاد. از این مطالعات دریافت می‌شود که مغز انیشتین در مقایسه با میانگین متوسط انسانها، مقدار بسیار زیادی سلولهای گلیال که مسئول ساخت اطلاعات هستند، داشته است. همچنین مغز وی مقدار کمی چین خوردگی حقیقی موسوم به شیار سیلیویوس داشته، که این مسئله امکان ارتباط آسان تر سلول‌های عصبی را بایکدیگر فراهم می‌سازد. علاوه بر این‌ها مغز او دارای تراکم و چگالی زیاد و قطعه‌ی آهیانه پایینی، دارای توانایی همکاری بیشتر با بخش تجزیه و تحلیل ریاضیات بوده است.

آریا جعفری
رشته دبیری فیزیک

این را می دانستید که ...

این را می دانستید که شیارهای کف دست، کمکی برای بهتر گرفتن اشیاء است؟
 این را می دانستید که اولین تماس تلفنی ایران، سال ۱۲۸۵ خورشیدی در تهران برقرار شد؟
 این را می دانستید که سرعت سریعترین حلزون، $\frac{2}{3}$ میلی متر در ثانیه است؟ یعنی یک کیلومتر در پنج شبانه روز!

این را می دانستید که قطر شاهرگ گردن ۶ میلی متر است؟
 این را می دانستید که دوّمین تولید کننده انجیر جهان، ایران است؟
 این را می دانستید که دوّمین کتابی که در اروپا به چاپ رسید، کتاب «قانون ابوعلی سینا» بود؟
 این را می دانستید که ریحان، خاصیت ضدّ پیری دارد؟
 این را می دانستید که ایران برای اولین بار در جهان، از ضایعات نخل، چوب مصنوعی می سازد؟
 این را می دانستید که خوردن زعفران، خنده را زیاد می کند؟
 این را می دانستید که ناخن های دست، چهار مرتبه سریع تر از ناخن های پا رشد می کنند؟
 این را می دانستید که جلیقه ضد گلوله، ضد آتش، برف پاک کن شیشه و چاپگرهای لیزری را زنان اختراع کردند؟

این را می دانستید که غیر ممکن است بتوانید با چشم باز عطسه کنید؟
 این را می دانستید که برای خندیدن، انسان از ۱۷ عضله صورت و گردن استفاده می کند؛ در حالی که برای اخم کردن از ۴۰ عضله؟

این را می دانستید که استرس تا ۵ برابر سیستم ایمنی بدن را پایین می آورد؟
 این را می دانستید که وال برای شکار از صدای بسیار بلندی که دارد استفاده می کند و طعمه را فلج کرده یا می کشد؟
 این را می دانستید که میزان انرژی که خورشید در یک ثانیه تولید می کند، برای تولید برق مورد نیاز تمام کشورهای جهان در مدت یک میلیون سال کافی است؟

هادی داوری

رشته دبیری فیزیک

استاد عشق



همچو خیز از یادش نهانست

سید محمود حسابی، در سال ۱۲۸۱ (ه. ش)، از پدر و مادری تفرشی در تهران زاده شد. پس از سپری نمودن چهار سال از دوران کودکی در تهران، به همراه خانواده عازم شامات گردید. در هفت سالگی، تحصیلات ابتدایی خود را، در بیروت باتنگدستی و مبرات های دور از وطن، در مدرسه ی کشیش های فرانسوی آغاز کرد و همزمان توسط مادر فداکار، متدین و فاضل خود (خانم گوهرشاد حسابی) تحت آموزش تعلیمات مذهبی و ادبیات فارسی قرار گرفت.



استاد، قرآن کریم را، حفظ بود و به آن اعتقادی ژرف داشت. دیوان حافظ را نیز، از بر بود و به بوستان و گلستان سعدی، شاهنامه ی فردوسی، مثنوی مولوی و منشآت قائم مقام، اشراف کامل داشت.

شروع تحصیلات متوسطه ی ایشان، مصادف با آغاز جنگ جهانی اول، و تعطیلی مدارس فرانسوی زبان بیروت بود. از این رو پس از دو سال تحصیل در منزل، برای ادامه تحصیل به کالج آمرکایی بیروت رفت، و در هفده سالگی لیسانس ادبیات، در نوزده سالگی لیسانس بیولوژی، و پس از آن مدرک مهندسی راه و ساختمان را اخذ نمود.

استاد همچنین در رشته های پزشکی، ریاضیات و ستاره شناسی، به تحصیلات آکادمیک پرداخت. شرکت راه سازی فرانسوی که ایشان در آن مشغول به کار بود، به پاس قدردانی

از زحمات ایشان، استاد را برای ادامه تحصیل، به کشور فرانسه اعزام کرد. بدین ترتیب در سال ۱۹۲۴ (م) به مدرسه ی عالی برق پاریس وارد، و در سال ۱۹۲۵ (م) فارغ التحصیل شد. استاد هم زمان با تحصیل در رشته ی معدن، در راه آهن برقی فرانسه، مشغول به کار گردید، و پس از پایان تحصیل در این رشته، کار خود را در معادن آهن شمال فرانسه و معادن زغال سنگ ایالت «سار» آغاز کرد.

سپس به دلیل وجود روحیه ی علمی، به تحصیل و تحقیق در دانشگاه سوربن، در رشته ی فیزیک پرداخت، و در سال ۱۹۲۷ (م) در بیست و پنج سالگی، دانش نامه ی دکترای فیزیک خود را، با ارائه ی رساله یی تحت عنوان حساسیت سلول های فتوالکتریک، با درجه ی عالی، از دست بزرگترین دانشمند روز جهان، پروفیسور فابری، دریافت کرد.

پروفیسور حسابی در دوازدهم شهریور ماه ۱۳۷۱ در بیمارستان دانشگاه ژنو، هنگام معالجه ی بیماری قلبی، بدرود حیات گفتند. مقبره ی استاد، بنا به خواسته ی ایشان در زادگاه خانوادگی، یعنی شهر تفرش قرار دارد. یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد.

زندگی دکتر حسابی را میتوان به چند دوره تقسیم کرد:

(۱) دوران کودکی: زمانی که دکتر حسابی حدود پنج سال داشت، پدرش عباس حسابی (ملقب به معزالسلطنه) به عنوان قنصل، یا به اصطلاح نماینده ی دولت ایران، به شامات (سوریه و لبنان فعلی) می‌رود. بعد از مدتی معزالسلطنه برای به دست آوردن خواسته های مادی و کسب قدرت، به ایران باز می‌گردد و زن و فرزندان خود را در بیروت تنها می‌گذارد. از آن پس حدود یک سال هزینه ی زندگی خانواده را برای آن‌ها به سفارت بیروت می‌فرستد، اما بعد از یک سال، آن را قطع میکند و دستور میدهد تا آن‌ها را از سفارت خانه بیرون کنند.

از آن پس دکتر حسابی و خانواده اش (مادر و برادر) زندگی سختی را پشت سر می‌گذارند و بعد از مدتی بی‌پناهی، حاج علی، مستخدم سفارت خانه، یک اتاق به آن‌ها میدهد تا مدتی در آن زندگی کنند. بعد از آن، معزالسلطنه دو بار به بیروت می‌رود تا خانم گوهر شاد حسابی را به ایران بازگرداند، تا فرزندان در بیروت تنها و بی‌کس بمانند و با این کار قدمی برای نابودی آن‌ها برداشته باشد. اما هر بار با فداکاری و فراست خانم گوهر شاد، موفق به این کار نمیشود و دست خالی به ایران باز می‌گردد.

(۲) حضور در مدرسه ی روحانیون مسیحی: خانم گوهر شاد دغدغه فکری فراوانی در مورد تحصیل فرزندان خود داشتند؛ از طرفی پولی نداشتند تا آن‌ها را به مدرسه بفرستند؛ بنابراین از حاج علی خواهش می‌کنند تا برای محمود و محمد مدرسه ای رایگان پیدا کند. حاج علی هم تمام تلاش خود را برای پیدا کردن مدرسه ای رایگان به کار می‌گیرد تا این که مدرسه ی روحانیون را که رایگان است، پیدا میکند. دکتر حسابی و برادرش به مدرسه ی روحانیون می‌روند، اما چون مسلمان هستند، در آن جا نیز رنج‌ها و سختی‌های فراوانی را تحمل میکنند و طبق قوانین مدرسه باید شش شب را در مدرسه بخوابند و فقط یک شب را میتوانستند در کنار مادرشان باشند؛ و این برای آن‌ها بسیار سخت بود. بالاخره با هر سختی که وجود داشت، در این مدرسه به تحصیل خود ادامه دادند. دکتر حسابی توانست در ۱۷ سالگی لیسانس ادبیات خود را از این دانشگاه بگیرد؛ اما برای این رشته کاری پیدا نمی‌کند. در همین ایام با یک دکتر فرانسوی آشنا میشود و تصمیم می‌گیرد در رشته ی بیولوژی تحصیل کند. او موفق میشود در ۱۹ سالگی لیسانس بیولوژی را از همین دانشگاه بگیرد؛ ولی متأسفانه برای این رشته هم کاری پیدا نمیشود. با مشورت همین دکتر فرانسوی تصمیم می‌گیرد در رشته ی راه و ساختمان، که شرایط کاری نسبتاً خوبی داشت، تحصیل کند. دکتر حسابی موفق میشود در ۲۲ سالگی، از دانشگاه آمریکایی بیروت، مدرک مهندسی راه و ساختمان را بگیرد و در یک شرکت راه سازی فرانسوی مشغول به کار شود. با توجه به اینکه محل کار دکتر حسابی در ارتفاعات «حما» (مرز سوریه و لبنان) قرار داشت، این کار نیز با سختی‌های فراوان همراه بود.

(۳) تحصیل در پاریس: شرکت فرانسوی به پاس قدردانی از زحمات ایشان، استاد را برای ادامه تحصیل به فرانسه می‌فرستد. استاد در پاریس به تحصیل در رشته ی حقوق مشغول میشود، اما بعد از یک سال رشته ی خود را تغییر میدهد، و در رشته ی پزشکی به ادامه تحصیل می‌پردازد و موفق میشود طی ۴ سال در سش را تمام کند و در بیمارستان دانشگاه پاریس مشغول به کار شود. بعد از مدتی دکتر حسابی از این شغل خسته و این کار برای او تکراری میشود. بنابراین تصمیم می‌گیرد رشته ی خود را تغییر دهد و رشته ای را انتخاب کند که مثل پزشکی بدون فرمول نباشد تا آدمی را کمی اذیت کند. او رشته ی ریاضیات عمومی را انتخاب میکند و بعد از دو سال فارغ التحصیل میشود و به سراغ ریاضیات محض می‌رود. بعد از یک سال احساس میکند که حس کنجکاویش دنبال چیز دیگری می‌گردد؛ این کنجکاوی باعث میشود به طرف نجوم روی بیاورد و رشته ی ستاره شناسی را دنبال کند. زمانی که از این رشته فارغ التحصیل می‌گردد، در ارتفاعات کوه های آلپ، در یک رصد خانه ی معروف در فرانسه، مشغول به کار میشود. سرمای هوا در این ارتفاعات نیز خود سختی‌هایی را به دنبال دارد، و لطمات جسمی جدی (از جمله سینوزیت) را به دکتر حسابی وارد میکند که تا آخر عمر همواره گریبانگیر او هستند. بعد از گذشت مدتی، دکتر حسابی متوجه میشود که رشته ی جدیدی به نام مهندسی برق، به تازگی وارد دانشگاه های فرانسه شده و همچنین از بازار کار بسیار خوبی برخوردار است؛ پس به تحصیل در این رشته می‌پردازد. بعد از دو سال، فارغ التحصیل و در راه آهن برقی فرانسه، مشغول به کار میشود. بعد از مدتی کار در آن جا، احساس

می کند که این کار هم برای او تکراری شده و هدف او در زندگی چیز دیگری است. او به دنبال چیزی می گردد که همیشه نو باشد و او را با محاسبات و فرمول هایش آزار دهد. در آخر به این نتیجه میرسد که کار برق به درد کسی که خیلی کنجکاو است، نمی خورد. با همین تفکر، به سراغ استاد خود، دکتر ژانه، می رود؛ دکتر ژانه نیز او را به استاد خود، پروفیسور فابری، که از برجسته ترین استادان فیزیک در دانشگاه سوربن است، معرفی میکند. بعد از دیدار با پروفیسور فابری، پروفیسور به او میگوید: شاید فیزیک بتواند تو را راضی کند، اما این بستگی به نتیجه امتحانی دارد که از شما خواهم گرفت. پروفیسور روزی را برای امتحان مشخص میکند، و در موعد مقرر امتحان را برگزار میکند. زمانی که پروفیسور فابری پاسخ ها و محاسبات

دکتر حسابی را میبیند، میگوید: «تو چرا رفتی مهندسی خواندی؟ تو باید از اول فیزیک می خواندی!» بعد از آن، دکتر حسابی در رشته ی فیزیک مشغول تحصیل میشود و با تلاش و اشتیاق فراوان، پس از سه سال دکترای فیزیک خود را با درجه ممتاز میگیرد.

(۴) دیدار با اینشتین: دکتر حسابی در تحقیقات خود، چند نظریه در زمینه ی فیزیک ارائه کردند، که عبارت اند از: حساسیت سلول های فتوالکتریک، عبور نور از مجاورت ماده، و نظریه ی بی نهایت بودن ذرات. دکتر حسابی برای اینکه نظریات خود را با استادان علم فیزیک مطرح کند، سفرهایی به اروپا میکند و با دانشمندانی مثل بور، فرمی، بورن، دایراک و شرودینگر ملاقات میکند. نظر آن ها این است، که چون نظریه های دکتر حسابی خیلی پیچیده است، بهتر است به سراغ پروفیسور اینشتین برود. دکتر حسابی اطلاعات لازم را به دپارتمان پروفیسور اینشتین، در دانشگاه پرینستون پست میکند و از بین چند هزار داوطلبی، که تقاضاهایشان را برای ارائه ی کارهایشان، برای پروفیسور اینشتین فرستاده بودند، به عنوان یکی از پنج نفر انتخاب میشود. پس برای ملاقات با اینشتین به پرینستون می رود و با او ملاقات و نظریات خود را برای او بیان می کند و تحقیقات خود را به پروفیسور اینشتین می دهد تا آن ها را مطالعه کند و نظر خود را در مورد آن ها بگوید. بعد از حدود یک ماه، زمانی که اینشتین، نظریات دکتر حسابی را به طور کامل مطالعه کرده اند، دوباره با هم ملاقات میکنند. در این دیدار پروفیسور اینشتین به دکتر حسابی می گوید: «به عنوان کسی که در فیزیک تجربه ای دارد، باید با شهامت به شما بگویم، نظریه ی شما در آینده ای نه چندان دور، علم فیزیک را در جهان متحول خواهد کرد.»



مجسمه پروفیسور سید محمود حسابی

با سفارش پروفیسور اینشتین، دکتر حسابی در یک آزمایشگاه پیشرفته اپتیک، در دانشگاه شیکاگو، مشغول به انجام دادن تحقیقات خود میشود. بعد از مدتی که تحقیقات استاد به پایان می رسد، برای دفاع از نظریه ی خود (عبور نور از مجاورت ماده) به پرینستون باز می گردد و در کرسی پروفیسور اینشتین از نظریه ی خود دفاع میکند. بعد از دفاعیات دکتر حسابی، نظریه توسط پروفیسور اینشتین به تایید میرسد و نشان «کماندور دولوژیون دونور»، بزرگترین نشان علمی کشور فرانسه، به دکتر حسابی اعطا می شود.

چند نمونه از خدمات ارزشمند دکتر حسابی در ایران:

- ساخت اولین رادیو در کشور (۱۳۰۷ هـ. ش)
- تأسیس دانشسرای عالی و تدریس در آنجا (۱۳۰۸ هـ. ش)
- ایجاد اولین ایستگاه هواشناسی در ایران (۱۳۱۰ هـ. ش)
- نصب و راه اندازی اولین دستگاه رادیولوژی در ایران (۱۳۱۰ هـ. ش)
- تعیین ساعت ایران (۱۳۱۱ هـ. ش)
- تأسیس بیمارستان خصوصی (گوهرشاد) به نام مادرشان (۱۳۱۲ هـ. ش)
- تدوین قانون و پیشنهاد تأسیس دانشگاه تهران و تأسیس دانشکده فنی (۱۳۱۳ هـ. ش) و ریاست آن دانشکده و تدریس در آنجا (۱۳۱۵ هـ. ش)
- تأسیس دانشکده علوم و ریاست آن دانشکده از (۱۳۲۱ تا ۱۳۲۷ و از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۶ هجری شمسی) و تدریس در گروه فیزیک آن دانشکده تا آخرین روزهای حیات،
- ...

آثار دکتر حسابی:

عنوان کتاب‌های فیزیک عبارتند از:

- ۱- کتاب فیزیک دوره اول متوسطه ۱۳۱۸
- ۲- کتاب دیدگانی فیزیک دانشگاه تهران ۱۳۴۰
- ۳- نگره کاهنربایی ۱۳۴۵
- ۴- فیزیک حالت جامد ۱۳۴۸
- ۵- دیدگانی کوانتیک ۱۳۵۸
- ۶- الکترو دینامیک (۱۹۴۵) Essaid Interpretation des Ondes de Broyle

عنوان مقاله‌های فیزیک عبارتند از:

- ۱- رساله درباره ی ماهیت ماده ، A Strain Theory of Matter ، دانشگاه تهران ۱۹۴۶ .
- ۲- مقاله‌ای درباره ی پیشنهاد تفسیر قانون جاذبه‌ی عمومی نیوتون و قانون میدان الکتریکی ماکسول چاپ شده در گزارش ذرات اصلی در دانشگاه کمبریج انگلیس ۱۹۴۶ .
- ۳- مقاله‌ای درباره ی ذرات پیوسته Continuous particles چاپ شده به وسیله ی آکادمی علوم امریکا ۱۹۴۷ .
- ۴- مقاله‌ای درباره ی مدل بی‌نهایت گسترده در نشریه ی فیزیک فرانسه .
- ۵- رساله‌ای درباره ی نظریه ذره‌های بی‌نهایت گسترده دانشگاه تهران ۱۹۷۷ .

در پایان، از تمامی خوانندگان عزیز تقاضا دارم، برای آشنایی بیشتر با زندگی و تلاش‌های پرفسور حسابی کتاب ارزشمند «استاد عشق» اثر ایرج حسابی را مطالعه فرمایید.

محمد رضا سپهری راد
رشته دبیری آموزش زبان و ادبیات فارسی

فیلم پدر خوانده ۱ (the godfather)



معرفی:

«پدر خوانده (the godfather)» نوشته ی «ماریو پوزو» و «فرانسس فورد کاپولا» به کارگردانی «فرانسس فورد کاپولا» در سال ۱۹۷۲ ساخته شد.

این فیلم، در سایت imdb دومین فیلم تاریخ سینمای جهان معرفی شده است. یکی از بازیگران فوق العاده ی فیلم که با بازی زیبایش توانست برنده ی جایزه ی اسکار بهترین بازیگر اول نقش مرد و برنده جایزه گلدن گلوب شود، «مارلون براندو» است که در سال ۲۰۰۴ درگذشت.

از بازیگران برجسته ی فیلم، می توان «آل پاچینو»، «رابرت دووال» و «دایان کیتن» را نام برد. بودجه ی این فیلم تنها ۶ میلیون دلار بود؛ ولی با فروش خیره کننده ی ۲۴۵ میلیون دلار روبرو شد.

به دلایل موفقیت پدرخوانده، شماره های ۲ و ۳ آن ساخته شد؛ ولی به محبوبیت شماره ی ۱ نرسید.

جوایز:

پدرخوانده توانست در اسکار، ۳ جایزه ی بهترین فیلم سال (آلبرت رودی)، بهترین بازیگر نقش اول مرد (مارلون براندو) و بهترین فیلم نامه ی اقتباسی (ماریو پوزو و فرانسس فورد کاپولا) را دریافت کند.

در گلدن گلوب نیز، ۵ جایزه ی بهترین فیلم سال، بهترین بازیگر نقش اول مرد، بهترین فیلم نامه، بهترین موسیقی (نینو روتا) و بهترین کارگردان (کاپولا) را به خود اختصاص داد.

داستان:

داستان فیلم از عروسی دختر خانواده ی کورلئونه شروع می شود. چون دن ویتو کورلئونه یکی از خانواده های قدرتمند مافیا است، مردم به ملاقات دن می آیند؛ مشکلات خود را به وی می گویند و او هم آن ها را حل می کند؛ حتی مشکلاتی که قانون نمی تواند حل کند! بعد از چندی از طرف سواتزو که مورد حمایت خانواده ی تاتاگلیا است به دن کورلئونه - به دلیل نفوذ وی در سیاست - پیشنهاد معاملات مواد مخدر می شود؛ ولی دن این پیشنهاد را رد می کند. به دلیل رد این پیشنهاد، دن مورد تیراندازی قرار می گیرد و خانواده ی دن با خانواده ی تاتاگلیا درگیر می شود.

دن به سختی جان سالم به در می برد. پسر کوچک او مایکل برای آرام کردن اوضاع نقشه ی کشتن سواتزو و محافظش - که یک پلیس فاسد است - را می کشد و آن دو را در یک رستوران به قتل می رساند. پس از این کار، مایکل برای امنیت، راهی شهر کورلئون در ایتالیا می شود؛ ولی برادر بزرگ تر او، سانی در این بین به طرز وحشیانه ای کشته می شود.

دن کورلئونه که حالش خوب شده، به قصد جلوگیری از جنگ مافیایی جلسه ای با هر ۵ خانواده ی مافیایی نیویورک ترتیب می دهد که در آن جلسه با تاتاگلیا صلح می کند و رضایت به تجارت مواد مخدر می دهد.

چندی بعد مایکل از کورلئون به نیویورک بر می گردد و به جای دن کورلئونه قدرت را به دست می گیرد. بعد از مرگ دن کورلئونه همه ی خانواده های مافیایی دست به یکی می کنند که مایکل را بکشند؛ ولی مایکل از همه ی آن ها زود تر دست به کار می شود؛ این گونه که با طرح نقشه هایی هوشمندانه در حالی که در کلیسا در حال پدرخوانده شدن بچه ی خواهرش است، همه ی سران خانواده ها را به قتل می رساند.

دیالوگ های به یادماندنی:

* دون کورلئونه: من تموم زندگیم سعی کردم

که بی تفاوت نباشم. زنا و بچه ها می توندن بی تفاوت باشند؛ ولی یه مرد نمیتونه!

* مایکل: فردو، تو برادر بزرگ منی و من دوستت دارم؛ اما هرگز از کسی که روبروی خانواده ات وایساده، دفاع نکن.

* دون کورلئونه به مایکل: همه عمر طوری زندگی کردم که در مقابل خانواده ام شرمنده نباشم. از احمق بودن دوری کنم. همیشه سعی می کردم که عروسک خیمه شب بازی نباشم؛ بلکه سرنخ عروسکها رو در دست داشته باشم... نه من معذرت نمی خوام، زندگی اینجوری رقم خورده، اما همیشه میخواستم وقتی تو بزرگ میشی یکی از اون کله گنده ها بشی که سرنخ ها رو در دست داره. مثل سناتور کورلئونه، استاندار کورلئونه و یا یه همچین چیزی... وقت کم بود مایکل، وقت کم بود.

* مایکل: اگه تاریخ فقط یک درس به ما داده باشه، اگه فقط یک چیز توی این دنیا قطعی باشه، اونم اینکه هر آدمی رو میشه کشت.

وحید زمانی
رشته دبیری ریاضی

پنج اصل شکست ناپذیر موفقیت

همه ی ما رؤیایا و آرزوهای داریم. همه ی ما در اعماق روح خود می خواهیم، باور کنیم که دارای موهبت خاصی هستیم. می توانیم تغییر و تفاوتی ایجاد کنیم، می توانیم به طریق خاصی در دیگران نفوذ کنیم و می توانیم جهان فعلی را به صورت دنیای بهتری در آوریم. اکنون چند لحظه وقت صرف کنید و در رویا و آرزوی خود فرو بروید و ببینید خواسته واقعی شما در زندگی چیست؟

کارهایی که گاه به گاه انجام می دهیم ملاک نیستند؛ بلکه اعمال دائمی ما هستند که نقش تعیین کننده دارند. پدر همه اعمال ما کدام است؟ چه عملی در نهایت، تعیین کننده شخصیت و راه زندگانی ماست؟ پاسخ این پرسش در کلمه ی «تصمیم» نهفته است. در لحظات تصمیم گیری است که سرنوشت ما رقم می خورد. من بیش از هر چیز، اعتقاد دارم که آنچه سرنوشت ما را تعیین می کند، شرایط زندگی مان نیست؛ بلکه تصمیم های ماست. در صورتی که اصول زیر را در تصمیم گیری های روزانه به کار گیریم، کارایی بیشتری پیدا خواهیم کرد؛ می توانیم افراد بهتری را در زندگی خود جذب و حفظ کنیم و در نهایت به آرزوهای خود برسیم. یک تصمیم قاطع برای انجام کاری متفاوت می تواند تمام زندگی تان را دگرگون کند. تنها باید از خودتان پرسید: آیا به کارگیری این اصل برایم مفید خواهد بود؟ و مطمئن باشید که همین طور است. هر چه زندگی خود را با این اصول همسو تر کنید، خوشبخت تر و موفق تر خواهید بود. هیچ محدودیتی هم وجود ندارد.

۱- اصل علت و معلول:

برای هر اتفاقی دلیلی و برای هر معلولی علتی وجود دارد. ارسطو می گفت: «ما در دنیای زندگی می کنیم که در آن اصول و قوانین حاکم هستند؛ نه اتفاقات.» مبنای هر معلول، علت یا علل خاصی است و هر عمل یا علتی دارای اثر است؛ حتی اگر آن را نپسندیم یا نپسندیم. موفقیت یک معجزه نیست و ربطی هم به شانس ندارد. شما همانی می شوید که اغلب به آن فکر می کنید. در واقع هر چه را می بینید یا تجربه می کنید، نمایش افکار انسانی است که در پشت آن قرار دارد.

روش فوری به کارگیری این اصل:

۱- مهم ترین حوزه های زندگی خود مانند خانواده، سلامتی، شغل و وضعیت مالی تان را بررسی کنید.

۲- نحوه تفکر در مورد نوع زندگی تان را تجزیه و تحلیل کنید.

۳- با خودتان روراست باشید. ببینید چه تغییراتی می توانید در افکار تان ایجاد کنید تا در بخشی از زندگی تان بهبودی به وجود آید.

۲- اصل اعتقاد:

هر چه را که قبلاً به آن اعتقاد داشته باشید، واقعیت زندگی شما می شود. شما همیشه بر اساس اعتقادات خود عمل می کنید. لزوماً آن چه را که می بینید، باور نمی کنید؛ بلکه آن چه را باور دارید، می بینید. بپذیرید که برای شما محدودیتی وجود ندارد و آن چه را که دیگران انجام داده اند، شما هم می توانید انجام دهید. واقعیت این است که هیچ کس بهتر و زرنگ تر از شما نیست.

روش فوری بکارگیری این اصل:

۱- ذهن خود را از تردید و ترس رها کنید و فرض کنید هیچ محدودیتی ندارید.

۲- با باورهای محدود کننده ای که شما را عقب نگه می دارد، بجنگید.

۳- اصل انتظار:

هر چه را که با اطمینان ، انتظار وقوعش را داشته باشید اتفاق می افتد. هنگامی که با اطمینان انتظار وقایع خوبی را داشته باشید ، معمولاً برایتان اتفاق می افتد و عکس این موضوع نیز صحیح است. مردم نیز درست مانند آینه ، طرز تلقی شما را چه مثبت و چه منفی ، به خودتان منعکس می کنند.

روش فوری بکارگیری این اصل :

- ۱- به بهترین چیزها فکر کنید.
- ۲- مرتب به اطرافیان خود بگویید که از هر جهت عالی هستند .
- ۳- از خودتان بهترین انتظارات را داشته باشید . تصور کنید بهترین لحظه در انتظار شما است و هر چه که تاکنون انجام داده اید صرفاً ایجاد آمادگی برای آن لحظات است .

۴- اصل جذب

شما یک آهن ربای زنده هستید که مدام مردم ، موقعیت ها و شرایطی را که با افکار اصلی تان همخوانی دارند ، به سوی خود جذب می کنید . هر چیزی که در زندگی دارید ، به علت نحوه تفکر و شخصیت خودتان به طرف شما جذب شده است . شما می توانید زندگی تان را عوض کنید ؛ چون قادر به تغییر نحوه تفکر و شخصیت تان هستید . افکار شما فوق العاده قدرتمندند و دارای نوعی انرژی ذهنی هستند که با سرعت نور حرکت می کنند این انرژی به قدری لطیف است که از هر مانعی عبور می کند .

روش فوری به کارگیری این اصل :

- خودتان را به خاطر همه چیزهای خوبی که به زندگی تان جذب شده اند ، تحسین کنید . سپس چیزهایی را که مورد پسندتان نیست ، شناسایی کنید و مسئولیت کامل آنها را به عهده بگیرید .

۵- اصل ارتباط

دنیای بیرونی ، انعکاس دنیای درونی شماست و با نحوه تفکر شما ارتباط دارد. این اصل عجیب ، علت اغلب خوشبختی ها و ناکامی ها ، موفقیتها و شکستها ، بزرگی ها و فرومایگی هاست . گاهی این ارتباط را "معادل ذهنی" می نامند .

واقعیت این است که شما نمی توانید به هدفی در دنیای بیرون برسید ، مگر این که اول آن را در درون تان خلق کرده باشید . روابط شما همیشه انعکاس چیزی است که در درون شماست . دیدگاه ها ، سلامتی و وضعیت مالی تان ، انعکاس همان چیزی است که بیشتر اوقات به آن فکر می کنید . شما در دنیا تنها یک چیز را می توانید کنترل کنید و آن هم طرز تفکر خودتان است .

روش فوری بکارگیری این اصل :

۱- به دنبال چیزهایی باشید که دنیای بیرونی ، انعکاس تفکرات ، احساسات و باورهای درونی شماست .

۲- معادل ذهنی آن چه را که می خواهید در زندگی بیرونی تان داشته باشید ، بسازید .

احسان هموند
رشته راهنمایی و مشاوره

حتما بخوانید؛ حتی شما دوست عزیز

انتخاب شده از دوهفته نامه ی «دانستنیها»

۱- خودکار متولد شد



شاید خودکار خیلی چیز ساده ای به نظر برسد؛ ولی ساختمان آن، جوهر چسبنده ای که دارد و تکنیک ساختنش، حاصل سال ها تحقیق و تلاش است. تولید اولین خودکار که به صورت صنعتی و در تعداد بالا بود، سر از آزمایش ها و تحقیقات شیمیایی قرن نوزدهم درآورد. در ۳۰ اکتبر ۱۸۸۸ «جان لاود» که به تجارت چرم مشغول بود، بالأخره توانست نوشت افزار تولید کند تا با آن بشود روی چرم چیزی نوشت؛ چون خود نویس هایی که در آن زمان وجود داشت، به درد چنین کاری نمی خورد. خودکاری که او ساخته بود، یک نقطه ی گرد و ریز فلزی در انتها داشت که البته به دلیل زمخت بودن چندان نتوانست خواسته ی لاود را برآورده کند. در سال ۱۹۰۴ «ادوارد پنکالا» که کلمه ی خودکار در زبان انگلیسی ((pen از نام خانوادگی او (penkala) گرفته شده است، بررسی هایی را شروع کرد که به تولید یک مخزن جامد برای نوعی خاص از جوهر انجامید. این اولین اقدام بود. بعد چند نفر دیگر به تدریج این وسیله را کامل تر کردند. خودکارهای این زمان، گوی فلزی کوچکی در انتهای لوله ی جوهرشان داشتند که به این قسمت بسته می شد که نمی توانست وارد لوله شده یا از لوله ی جوهر جدا شود. جوهر به گوی می چسبید و با حرکت خودکار روی کاغذ این گوی می توانست بغلند و خطوطی متناسب با حرکت خودکار ایجاد می کرد. البته با آن خودکارها نمی شد با هر سرعتی نوشت. اگر تند می نوشتید جوهر به کاغذ نمی رسید و اگر کند می نوشتید، خطوط جوهر روی کاغذ حجم پیدا می کرد.

۲- ماجرای عشقی پترکبیر



نقاشی از کاترین اول

اولین زنی که بر روسیه فرمانروایی کرد، «کاترین اول»، همسر پتر کبیر امپراتور معروف روسیه، بود. ولی اینکه او چه طور ملکه شد و ماجرای عشقی اش با پتر کبیر از آن داستان ها بود که درباره اش کتابها نوشتند. نام اصلی کاترین، «مارتا اسکاورونسکی» و اهل لیتوانی بود. او در یک خانه ی فقیر روستایی به دنیا آمد و در زمان تسلط سوئدی ها بر لیتوانی، با یک سرباز سوئدی ازدواج کرد. وقتی که روس ها در ۱۷۰۲ بر لیتوانی مسلط شدند، شوهر مارتا با دیگر سربازان سوئدی فرار کرد. مارتا اسیر شد و در خانه الکساندر منشیکوف مشغول به کار شد. پترکبیر، روزی او را در خانه ی منشیکوف دید و دلباخته اش شد و مارتا را همراه خود به کاخ برد. البته زیاد هم اشتباه نکرده بود؛ چون در ۱۷۱۱ وقتی بین امپراتوری روسیه و عثمانی جنگی در گرفت و نیروهای ارتش روسیه در کنار رودخانه به محاصره نیروهای عثمانی در آمدند، مارتا با فریب دادن وزیر اعظم ترک، پترکبیر را از خطر نجات داد.

پترکه قبلا همسرش را طلاق داده بود، به پاداش این خدمت در ۱۷۱۲ رسماً با مارتا ازدواج کرد. او نام مارتا را به کاترین تغییر داد. کاترین اول برای پترکبیر شش فرزند به دنیا آورد. اما فقط دوتای آنها به نام های آنا و الیزابت زنده ماندند. خلاصه به خاطر اینکه او سلطنت کند، پترکبیر همه ی رسم و رسوم را برهم زد و این قانون را که باید فرزند جانشین پدر شود، نقض کرد. اما آخر کار، کاترین یک سال پس از تاجگذاری از دنیا رفت.

۳- شتر به بام بردن ...

یک ضرب المثل قدیمی هست که می گوید «هرکه شتر را به بام برد، خودش باید پایین بیاورد». البته امروزه ای به جای شتر از کلمه ی الاغ استفاده می کنند؛ به هر حال معنی این عبارت این است که هرکس کار سختی را تا نیمه انجام می دهد، خودش باید آن را به پایان برساند. این ضرب المثل به یک داستان قدیمی برمی گردد: می گویند در اوایل سلسله ی قاجار، یک پهلوان کشتی از ترکیه ی امروزی به ایران آمده بود و در منطقه ی آذربایجان با هر پهلوان ایرانی که کشتی می گرفت، همه را مغلوب می کرد. بعد به تهران آمد و در تهران هم، مبارز و هموردی برایش باقی نمانده بود. می خواست به عثمانی برگردد که به او خبر دادند در شهر یزد پهلوان نامداری به نام پهلوان عسگر (اصغر) زندگی می کند که هیچ وقت کسی نتوانسته پشتش را به خاک بزند. پهلوان با خود فکر کرد که اگر این یکی را هم زمین نزند، نمی تواند وجدانش را راضی کند که بگوید قوی ترین مرد جهان است و به سمت شهر یزد راه افتاد. در یزد پهلوان عسگر را دید و در مقابل عده ی زیادی، با او کشتی گرفت و او را هم به خاک زد و راهی کشورش شد. پدر پهلوان عسگر که از شکست فرزندش ناراحت شده بود، با بقال سر کوچه قرار گذاشت که هر روز مقداری شکر به پسرش بدهد و او هر ماه پولش را حساب کند. آن زمان فکر می کردند که خوردن شکر نیروی بازو را زیاد می کند. بعد از مدتی، پدر پهلوان عسگر دیگر برای شکر پول نداد و پسرش از لج او، الاغ یا به روایتی شتر مورد علاقه اش را روی دوش گرفت و به پشت بام برد. هر پهلوانی را خبر کردند نتوانست کاری کند و گفتند هرکس شتر را به بام برده، خودش باید پایین بیاورد و این شد که مقرری شکر پهلوان عسگر را برقرار کردند و آن کس که شتر را به بام برده بود، برگردانید.

۴- بلندترین درخت دنیا



روی زمین درخت های زیادی وجود دارند؛ ولی سکویاهای عظیم الجثه ای هم یافت می شوند که به مراتب عظیم تر از درخت های حیاط پشتی خانه ی شما هستند. اما در بین همه ی سکویاهای عظیم، درختی به نام «ژنرال شرمن» در پارک ملی سکویای کالیفرنیا وجود دارد که بزرگترین آن ها محسوب می شود. اندازه ی این درخت به قدری بزرگ است که می توان به راحتی حدس زد که بزرگترین درخت زنده ی روی زمین است. ۸۳/۸ متر ارتفاع، ۱۱/۱ متر قطر و ۱۲۵۰ تن وزن، ابعاد اعجاب انگیز این درخت عظیم الجثه می باشد. زمانی که این درخت را با اشیای بزرگ دیگر مقایسه می کنید، بزرگی آنها پیش این درخت به چشم نمی آید. برای مثال درخت سکویا ۳۰ متر بلندتر از ستون وسط میدان ترافالگار لندن است. فکر می کنید اتوبوس های دو طبقه ی لندن چقدر سنگین هستند؟ خب سکویای ژنرال شرمن ۱۰۰ برابر آنها وزن دارد. درخت های سکویا

به قدری سریع رشد می کنند که هر درخت، سالانه حدود یک متر مکعب چوب تولید می کند. متأسفانه با وجود رشد سریع و عمر طولانی این درخت های غول پیکر، نسل درخت های سکویا رو به کاهش است.

مهدی جمور
رشته دبیری آموزش زبان و ادبیات فارسی



هارکوش

بعد از جهانی شدن نام دانشگاه فرهنگیان، این امکان فراهم آمد که در دانشگاه های امریکا مهمان شوم. من هم اگر چه می دانستم که سطح دانشگاه های ما بسیار بالاتر از دانشگاه های خارجه و در مواردی غیر قابل قیاس با آن ها است، جهت تنوع و بررسی دانشگاه های غیرایرانی، یک ترم در پردیس تربیت معلم امریکا مهمانی گرفتم. داستان این گونه آغاز می شود:

وارد پردیس نیویورک که شدم، دیدم نگهبان در ورودی بسیار مشکوک به من نگاه می کند. یاد نگهبانی پردیس خودمان افتادم که این قدر لطیف با ما برخورد می کرد. گذشتم و به خوابگاه رسیدم. شاید باورتان نشود، ولی خوابگاه هایشان هشت نفری بود! یاد خوابگاه های تک نفره خودمان افتادم و بسیار افسوس خوردم که چرا جوان های تیره بخت امریکایی باید در چنین وضعی به سر کنند؟ خلاصه مستقر شدم و برای شام به سمت سلف رفتم.

دیدم همه با خود ظرف می آورند. من که در پردیس خودمان فقط یک کارت دانشجویی به سلف می بردم و ظرف و قاشق و لیوان یک بار مصرف را خود دانشگاه می داد؛ اما اینجا حتی مجبور بودم خودم ظرفم را بشویم... یه چیزی هم میگم، از من نشنیده بگیرید... تو سلف از دانشجویها برای کارهای خدماتی استفاده میشه. نشستم غذا بخورم. دیدم غذا به هیچ وجه قابل خوردن نیست. گفتم شاید فقط من، آن هم به خاطر عادت به غذاهای فوق العاده ی پردیس خودمان است که نمی توانم شام را میل کنم؛ ولی وقتی سمت سطل آشغال رفتم، دیدم که پر است از غذاهای ظهر. در همون مکان بود که تصمیم گرفتم مقاله ای علمی باهدف بررسی زوج های غذایی پردیس نیویورک، یعنی: خوراک لوبیا و ماست، سوپ و سیب زمینی و شیر و پنیر بنویسم تا به جامعه ی بشری خدمتی کرده باشم.

بعد از غذا در نمازخانه ی مسلمانان نماز خواندم و برگشتم. به خوابگاه رفتم. روی تختم نشستم. شب اول ترم بود و درس نداشتم. خواستم جهت تحقیق به اینترنت بروم. وایفای را روشن کردم؛ ولی هیچ شبکه ای پیدا نکردم. از بچه های دیگر خوابگاه ها پرسیدم که آنها هم همین مشکل را دارند؟ جوابی شنیدم که کم مانده بود شاخ در بیاورم. آن ها گفتند: «ما وایفای نداریم. مگه شما در پردیستان دارید؟» من گفتم: «بله که داریم. مگه میشه یه تربیت معلم که فراره شخصیت معلم جامعه ساز در اونجا شکل بگیره، وایفای نداشته باشه؟!»

چشمتان روز بد نبیند. همین که این جمله را شنیدند، جملگی نعره برآوردند و گریبان چاک کردند و ضجه کنان بر سر و روی خود زدند.



نا امید و خسته، هوس کردم کمی تلویزیون نگاه کنم. حالا بگذریم که اونجا برخلاف خوابگاه های ما که هر کدوم یه ال ای دی دارند، حتی یه تلویزیون کوچک هم تو اتاق وجود نداشت. سمت اتاق تلویزیون رفتیم که آنجا اثری از تلویزیون نبود و در بلوک های دیگر هم اگر بود، خراب بود. خیلی دلم به حال زندگی اسفبار دانشجویهاشون سوخت و هزاران بار خدا را شکر کردم که در مملکت اجنبی درس نمیخونم...

دیگه کلافه شدم. گفتم که بروم و از کتابخانه ی خوابگاه، کتابی بخوانم که متوجه شدم اصلا کتابخانه ای وجود ندارد. حواسم نبود که اونجا سطح علمیشون پایینه و زیاد به مطالعه و این جور کارهای پیش پا افتاده اهمیت نمی دهند. خوابیدم. صبح شد. سمت دستشویی رفتم. بوی بدی می آمد. دمپایی نبود و فاضلاب از سقف چکته می کرد. یاد دستشویی های خوابگاه خودمان افتادم که بوی عطر و عیبر میداد.

آماده شدم به کلاس بروم. نمیدانم کدام نامردی کفشهایم را ربوده بود. مجبور شدم با دمپایی سر کلاس بروم. در کمال ناباوری دیدم نصف بچه ها ژنده پوش و حتی با دمپایی سر کلاس اومدند. فکر میکردم به خاطر تفکیک جنسیتی باشه؛ اما متوجه شدم انگار بین برخی از مسؤولین و دانشجویان آنجا ژنده پوشی محبوب تر است. البته قبلا شنیده بودم که در بلاد کفر همه چی برعکسه؛ ولی باور نمی کردم.

قرار بود جزوه ای مربوط به یکی از اساتید را دانلود کنم. ساختمان آموزششان سایت داشت؛ ولی یا بسته بود یا آن قدر شلوغ بود که نوبت به ما نمی رسید. همون جا بود که من یاد سایت پردیس خودمان با آن همه سیستم پر سرعت و جدید افتادم. تازه سایت ما همیشه باز بود و این قدر کامپیوتر داشت که همیشه چند سیستم خالی بود و مسؤولین سایت هم بسیار مهربان و با قلبی سراسر محبت به ما التماس می کردند تا از اینترنت استفاده کنیم.

کلاس ها تمام شد. خبر دار شدم که برخلاف کلاس های تربیت بدنی ما که همگی در سالن و استخر و مکان های مخصوص ورزشی برگزار میشد، اینجا نه تنها کلاس تربیت بدنی، بلکه تمام مسابقات ورزشی روی آسفالت برگزار میشود. سر همین قضیه پای یکی از دانشجویان شکسته و این اولین باری هم نبوده که یکی از اعضای بدن دانشجویها خرد و خاکستر می شود. از مسؤول تربیت بدنی علت را جویا شدم. جوابی به من داد که در عمرم تا این حد قانع نشده بودم. گفتم: «چرا روی آسفالت؟». گفت: «این اتفاق قرار بود بیفتد؛ چه روی آسفالت چه در سالن. تازه برای اینکه ورزشکار شوی، باید حتما دست و پایت بشکنند و از اون گذشته ورزش کلا خطرناک است.»

به سمت خوابگاه رفتم. بدون هیچ انگیزه و هیچ فرصتی برای درس خواندن. چرا که میگفتند فرقی ندارد شما معدلت بیست بشود یا دوازده. به هر حال باید همان تعداد واحد و به همان استادی که خودشان تعیین می کنند، [انتخاب واحد] که چه عرض کنم، [امضای واحد] کنی.

نماز خانه رفتم. نماز خواندم و به سمت خوابگاه برگشتم. بعد به سلف رفته و دوباره به خوابگاه بازگشتم. باز فردا صبح به کلاس، بعد نماز خانه، بعد سلف، بعد خوابگاه؛ بدون هیچ تفریح، برنامه یا سرگرمی. فقط اندک امیدی به تغییر اوضاع داشتم؛ همین.

خوابگاه، سلف، نماز خانه و کلاس **چهار گوش** من شده بود و من همواره یک جمله ی معروف را در گوشم زمزمه میکردم:

«آن قدر نیندیش به دریا شدن ای رود!

هر جا بروی، باز گرفتار زینی»

علی کاویانی
دانشجوی دبیری ریاضی



تنها تمنّایی که رفت...

با سپاهی آمدی، سلب خوشی هایم شدی
 چشم هایت گشت، اما باز عیسیایم شدی
 کودکی آسوده بودم از هجومت بی خبر
 چون سپاه ابرهه در فکر یغمایم شدی
 اسب چوبی، کودکی، دار و ندارم با تو رفت
 از من اکنون را گرفتی، شوق فردایم شدی
 خواب بودم، در خیال آرزوهای بزرگ
 تا گشودم چشم خود، تنها تمنّایم شدی
 شاعرم کردی؛ ولی دیوانه و بیهوده گو
 همچو خسرو کوه می‌کندم که لیلایم شدی^۱
 سال‌ها رفت و شدی در دلبری ماه تمام
 لب‌گشودی بی‌من و داغی به لب‌هایم شدی
 تهمت رندی زدی بر چشم‌های بی‌گناه
 چاه را بر من سزا دیدی، زلیخایم شدی؟!
 قوی زیبایم که مرگم را تجسم کرده ام
 باز امشب مطلع ناب غزل‌هایم شدی
 قوی مستم، می‌روم بر مرگ با «شوقی عظیم»
 شاید آغوشی گشودی و تو دریایم شدی^۲

۱- شاعر بیهوده گو شده؛ آن چنان که خسرو را با فرهاد کوهکن اشتباه گرفته

۲- برنده ی جایزه ی نخست مسابقه ی شعر درون دانشگاهی «چکامه»- اردیبهشت ۱۳۹۳

شاعر: مهدی شوقیان عظیم

رشته دبیری آموزش زبان و ادبیات فارسی

نوشابه



دو لیوان نوشابه در روز، خطر ابتلا به نارسایی کلیه را، دو برابر افزایش می دهد. خطرات ناشی از این نوشیدنی به مقدار قند بالای آن محدود نمی شود؛ بلکه وزن را بالا می برد و برای افراد مبتلا به دیابت مضر است.

یکی دیگر از خطرهای این نوشابه، محتوای اسید فسفریک در آن است. این ماده که تنها در نوشابه یافت می شود، دارای طعم و مزه ترش است. اسید فسفریک، یک مانع در عملکرد کلیه است و موجب ترویج سنگ کلیه می شود.

محققان آمریکایی برای نشان دادن این پدیده ۵۰۰ نفر را مورد آزمایش قرار دادند. تمام عادات غذایی از جمله مصرف مشروبات الکلی، در یک پرسشنامه جمع آوری شد. در این تحقیق مشاهده شد دو لیوان نوشابه، خطر ابتلا به نارسایی کلیوی را دو برابر می کند. نارسایی کلیه یک بیماری شایع است و در حال حاضر ۳ میلیون فرانسوی را تحت تاثیر قرار داده است. بیماری کلیوی دیر تشخیص داده می شود و یک بیماری موذی است که طی سال ها به آرامی تکامل پیدا می کند تا زمانی که به صورت آشکار خود را نشان می دهد. افرادی که در معرض این بیماری اند، باید بیشتر مراقب باشند: افراد بالای ۶۰ سال، افرادی که دارای سابقه بیماری کلیوی ژنتیکی، فشار خون بالا و به ویژه کسانی که در معرض خطر دیابت هستند.

در حال حاضر به بیماران کلیوی توصیه می شود از نوشیدن نوشابه و دیگر مواد غذایی مانند گوشت که دارای اسید فسفریک هستند خودداری کنند؛ چون موجب گسترش این بیماری می شود.

متخصصان تغذیه و سلامت هشدار دادند: مصرف روزانه نوشابه های شیرین و قندی به حافظه نوجوانان آسیب جدی می زند.

مصرف نوشابه های قندی در آمریکا از عوامل اصلی شیوع چاقی مفرط محسوب می شود. مصرف این نوشیدنی های بدون کالری و پرشکر، عامل اصلی ابتلا به دیابت نوع ۲ و چاقی مفرط است. این نوشابه ها عامل اصلی افزوده شدن ۴۸ درصد قند به رژیم غذایی انسان هستند.



متخصصان سلامت در این مطالعه دریافتند که مصرف روزانه نوشابه‌های شیرین شده با ساکروز یا شربت ذرت که حاوی فروکتوز بالا هستند، سبب کاهش توانایی یادگیری و حفظ اطلاعات در مغز است. این خطر در سنین نوجوانی به اوج خود می‌رسد.

متخصصان با مطالعه روی موش‌های آزمایشگاهی دریافتند وقتی به موش‌های نوجوان نوشابه‌های قندی داده شد، توانایی یادگیری و حافظه آنها دچار مشکل شده و در آزمون‌ها، نتایج ضعیفی ارائه کردند.

نوشابه‌های قندی علاوه بر آسیب به حافظه در نوجوانان، سبب التهاب در بخش هیپوکامپ مغز که مرکز کنترل یادگیری و عملکرد حافظه مغز است، می‌شود. پیش از این نیز متخصصان سلامت هشدار داده‌اند تا آب را جایگزین این گونه نوشیدنی‌های مضر و بی‌خاصیت کنید تا ضمن حذف این ماده غذایی مضر، تغذیه خود را بهبود دهید.

منبع : سلامت نیوز

فرشید گوهری
رشته علوم تربیتی

کتاب: آینه ی زندگی



عنوان کتاب: آنچه هر معلمی باید بداند
 نویسنده: دکتر رامین کریمی
 ناشر: انتشارات بهار سبز، چاپ گنج شایگان
 ۲۰۰ صفحه، ۳۰۰۰ تومان

کتاب «آنچه هر معلمی باید بداند» نوشته دکتر رامین کریمی اثری شامل مباحث نوین آموزش و پرورش و روش های جدید و پیشرفته تدریس است که از ۶ فصل تشکیل شده: فصل اول درباره ی انگیزه دانش آموزان است. در واقع بیان می کند که انگیزه چیزی نیست که بتوان به دانش آموز یا به بیان کلی تر، یادگیرنده تزریق نمود و یا تحمیل کرد. انگیزه جستجو کردنی است. در این فصل مباحثی همچون انواع انگیزه، ریشه های انگیزه و اهمیت آن مورد بررسی قرار می گیرد.

فصل دوم به توضیح برنامه ریزی کلاسی می پردازد. برنامه ریزی و طرح درس یکی از ابزارهای حیاتی در موفقیت دانش آموزان محسوب می گردد.

در فصل سوم از مدیریت کلاس و کلاس داری بحث می شود. مدیریت کلاس شیوه ای نوین و برگرفته از اصول ناب روان شناسی است که بر پایه آن، معلم هیجانانگیز را مورد توجه قرار داده، به رفتارهای بچه ها نمره می دهد و آن ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد.

عنوان فصل چهارم فن آوری آموزشی است. فن آوری و رسانه ها به عنوان ابزاری در جهت تسهیل آموزش و به ویژه پرورش می باشد. ما در یک دهکده زندگی می کنیم در مقیاس اقیانوسی که به راحتی می توانیم با کلیک روی یک گزینه از سویی به سوی دیگر آن حرکت کنیم. بایستی در نظر داشت که بدون فن آوری به دوران تنبیه بدنی و سیاهی علمی باز می گردیم.

فصل پنجم درباره دانش آموز ویژه است. این فصل به وضعیت دانش آموزانی می پردازد که در وسط منحنی نرمال قرار ندارند. یا به گروه تیزهوشان متعلق اند یا به گروه عقب مانده ها. همچنین نیازهای هر یک از این گروه ها را از لحاظ آموزشی و عاطفی بررسی می نماید.

و سرانجام فصل آخر، استرس شغلی در معلمان را توضیح می دهد. استرس در مشاغل همانند معلمی بسیار بالا است. باید این نکته را مد نظر داشت که بی توجهی به آن، علاوه بر آسیب های روان-تنی برای خود فرد، دانش آموزان را نیز تهدید می کند.

این کتاب همچنین حاوی تعدادی الگو و الگوریتم مورد نیاز هر معلم در امر تدریس است.

پیمان رهنما
 رشته دبیری ریاضی



نام: تقی نوری

نام پدر: نقی

تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۰۶/۰۵

محل تولد: همدان - روستای فقیره

تحصیلات: دانشجو معلم

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۶ - عملیات کربلای ۵

محل شهادت: شلمچه

شهید تقی نوری در تاریخ ۱۳۴۳/۰۶/۰۵ در روستای فقیره از توابع شهرستان همدان دیده به جهان گشود. تا فوق دیپلم تحصیل کرد. ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و دانشگاه را در همدان گذرانید. بارزترین ویژگی اخلاقی و رفتاری ایشان مهربانی، خوش رفتاری و دلسوزی بود. ایمان و تقوای بسیار والایی داشت.

ایشان معلم بود؛ اما به دلیل علاقه به امام و انقلاب، داوطلبانه به جبهه رفت. سر انجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۶ بر اثر اصابت ترکش بر قلبش به مقصود والای خود رسید و در روستای فقیره از توابع شهرستان همدان به خاک سپرده شد.

بخشی از وصیت نامه شهید:

به نام... پاسدار حرمت خون شهیدان و درود و سلام بر پیامبر بزرگ اسلام که چگونه زیستن را به من آموخت و سلام بر فرزند بزرگوارش حضرت حسین (ع) که چگونه مردن را به من آموخت و درود بر حضرت ولی عصر (عج) فرمانده کل قوای اسلام و نایب خاص آن حضرت، امام خمینی (ره). هان ای شهیدان! در جوار حق تعالی آسوده خاطر باشید که ملت شریف و بزرگ اسلام، پیروزی شما را از دست نخواهند داد. ای جوانان! جبهه ها را تقویت کنید و امام را تنها نگذارید. برادران و خواهران عزیزم! امام و امت را که نایب حجت خداست اطاعت کنید و خود را لایق این رهبری سازید. زمانی نرسد از امام عزیز جلوتر بنزید که گمراه می شوید و از او عقب نمانید که هلاک می شوید. به هیچ چیز غیر از خدا و کتاب او دل نبندید که دنیا زودگذر است و وفایی ندارد. فریب زرق و برق دنیا را نخورید. اگر باور ندارید به گورستان بروید و خویشاوندان خودتان را که در آنجا خوابیده اند را ببینید و عبرت بگیرید. مردم! شما الان در محضر خدایید و امتحان می شوید. خوشا به حال آن افرادی که با موفقیت بیرون می آیند! وظیفه ما در مقابل این خون های پاک، بندگی خدا و عمل به احکام اسلام است. روحانیت خط امام را از خود جدا نکنید که این آرزوی امپریالیسم شرق و غرب است. از شما جوانان عزیز میخواهم تولی و تبری را هیچگاه فراموش نکنید و بدان عمل نمایید. جوانان عزیز! همه ما در برابر ملت های تحت ستم مسئولیم. به یاری خدا در برابر خون شهدا برخیزید و بکشید ملت های مظلوم را از چنگ چپاولگران نجات دهید تا این انقلاب را به پیروزی کامل برسانیم و به دست صاحب اصلی اش حضرت ولی عصر (عج) تحویل دهیم. در این راه از هیچ کس جز خدا نهراسیم. برادرانم! نکنند در رختخواب ذلت بمیرید که اباعبدا... الحسین در میدان نبرد شهید شد. مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین و با هدف، شهید شد. مادران! مبادا از رفتن عزیزانتان به جبهه جلوگیری کنید که اینها امانتی بیش نیستند و فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب (س) را بدهید که تحمل کربلا را نمود. حسین زمان صدا می کند: آیا کسی هست دین را یاری کند؟ اگر جواب مثبت ندهید در برابر حسین (ع) روسیاه خواهید شد و شما خواهران در همه جا حجاب را رعایت کنید و با بی حجابی و بی بند و باری در جامعه مبارزه کنید و حفظ حجاب شما به منزله ی جنگیدن در سنگر است. والسلام علیکم ورحمه... وبرکاته.

سعید انصاری
رشته علوم تربیتی

نظر سنجی

نظر شما در مورد شماره ی دو "ف" چیست؟

گفت وگویی شماره بعد با چه کسی باشد؟

بهترین بخش "ف" کدام بخش بود؟

Fe1393@chmail.ir